روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان فاطمی، خیابان بهرام مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۶۲۷۰ • نمابر: ۸۶۰۳۶۱۲۲ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۹۴۲۰۳۵ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸ • توزیع: شرکت پیام‌رسان سبز تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

شنبه • ۱۹ بهمن ۱۳۹۸ • ۱۳ جمادی‌الثانی ۱۴۴۱ • ۸ فوریه ۲۰۲۰ • سال هفدهم • شماره ۳۶۴۲ • ۱۶ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۲:۱۸ • اذان مغرب ۱۷:۵۷ • اذان صبح‌فردا ۵:۳۳ • طلوع آفتاب ۷:۵۸

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

زیر آسمان جهان

خانه کجاست؟

● بیشتر مهاجران در سراسر جهان دوست دارند در همان‌جایی که هستند و مهاجرت کرده‌اند، بمانند و زندگی کنند و تعداد معدودی دوست دارند به خانه برگردند. همین مسئله در مورد مصریان نیز صدق می‌کند. این نتیجه‌گیری طبق داده‌های نظرسنجی جهانی گالوپ است که از حدود پنج هزار بزرگسال که در سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۸ در مصر متولد شدند و دیگر در آنجا زندگی نمی‌کنند پرسیده شده است و آنان به پرسش‌هایی در این رابطه پاسخ داده‌اند. سه نفر از چهار مصری که مهاجران نسل اول هستند یعنی حدود (۷۷ درصد) آنها می‌گویند علاقه‌مندند زندگی را در کشور محل مهاجرت خود ادامه دهند و حدود ۱۴ درصد آنها دوست دارند به کشور دیگری منتقل می‌شوند اما فقط ۹ درصد حاضرند به مصر باز گردند. اما این تعداد کم مصری‌هایی که علاقه دارند دوباره به مصر بازگردند، جای سؤال دارد و باید نگاهی عمیق‌تر به این عدم علاقه کرد. طبق تجزیه و تحلیل به‌دست‌آمده در این کشور با این سابقه طولانی تاریخی و البته پیچیده در زمینه مهاجرت به نظر می‌رسد بی‌ثباتی منطقه‌ای نحوه زندگی مردم را متفاوت کرده است. تمایل به حرکت دوباره - اما نه به سوی وطن - در بین جوانان مهاجر بیشتر است. در بین مصریانی که در خارج از کشور زندگی می‌کنند، تعداد کمی از جوانان مصری و افراد با تحصیلات بالا می‌خواهند به خانه بیایند. افرادی که بین ۱۵ تا ۲۹ سال دارند یا حتی همه سنین می‌خواهند در جایی زندگی کنند که به آن مهاجرت کرده‌اند و ۲۲ درصد آنها دوست دارند به کشور دیگری بروند اما فقط ۹ درصد علاقه دارند به کشورشان (مصر) بازگردند. تحصیل‌کرده‌ترین مهاجران مصری هنوز هم مایل به ادامه مهاجرت هستند. خبرهای زیادی درباره فرار مغزهای این کشور وجود دارد. هرچند برخی از مهاجران مصری دارای تحصیلات متوسطه یا دانشگاهی علاقه بیشتری برای بازگشت به کشور دارند تا کسانی که این تحصیلات را ندارند. البته همان تعداد علاقه‌مند بازگشت به وطن نیز بسیار کم است؛ یعنی یک در ۱۰ نفر. بیشتر مهاجران مصری در کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس زندگی می‌کنند. مصر یکی از بزرگ‌ترین تأمین‌کنندگان کار مهاجران به منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا (منا) است، بنابراین جای تعجب ندارد که اکثر قریب به اتفاق مهاجران مصری در نمونه گالوپ - حدود ۹۰ درصد - هم‌اکنون در این کشورها و تعداد کمتری در سراسر جهان پخش می‌شوند.

کارتون خواب

کریستوبال رینوزو

پشت تاریخ

نوروزهای زندان

لطف‌الله میثمی

من شب یلدای سال ۱۳۴۲ به دلیل فعالیت برای دادگاه سران نهضت آزادی بازداشت شدم و پس از مراحل بازجویی همراه مهندس حسن عبودیت به سلولی از سلول‌های زندان قزل‌قلعه منتقل شدیم. به یاد دارم آن سال برف زیادی آمد و خیابان‌ها یخ‌بندان شده بود و حتی راننده ماشینی که ما دو نفر را به زندان قزل‌قلعه می‌برد راه را نمی‌دانست و من او را راهنمایی می‌کردم چون قبلا برای ملاقات دوستانم بارها به آن زندان رفته بودم. مدت سه ماه در یک سلول به سر بردیم. چند روز به عید مانده ما را به سلول‌های طرف دیگر منتقل کردند و چند روز بعد به زندان موقت شهربانی بردند. افسرنگهبان هنگام ورود به زندان دفترچه آموزش زبان ترکی من و همچنین دستگاه کیف‌بافی را که با خود آورده بودم، ضبط کرد و به من نداد. در حیاط زندان اتاقی بود که پنج نفر از دانشجویان فعال جبهه ملی در آنجا بازداشت بودند که ما دو نفر به آنها ملحق و هفت نفر شدیم. این گروه پنج‌نفره زنده‌یادان عباس نراقی و رضا قنادیان و آقایان سیاگزار برلیان، مهدوی و مقدس‌زاده بودند. این زندان شش بند داشت که همه زندانیان عادی بودند و فقط اعضای این اتاق سیاسی بودند و همچنین اتاقی در طبقه سوم فلکه که آقایان طبسی، فهامی، مروارید و سیدعبدالرضا حجازی و چند نفر دیگر هم آنجا زندانی بودند که روز عید به ملاقات آنها هم می‌رفتیم. از آنجا که ملاقات حضوری نمی‌دادند، ما هم به ملاقات پشت میله نمی‌رفتیم و مقاومت می‌کردیم، اما ناظر بر اتاق ملاقات زندانیان عادی بودیم و دیدیم که روز عید اطفال زندانیان را به داخل می‌آوردند و پدرانشان آنها را غرق بوسه می‌کردند و متأسفانه در برخی موارد در قنداق این اطفال مواد جاسازی می‌کردند که به دست زندانی‌شان برسد. برای عباس نراقی کمپوت آورده بودند و زندانبان برای کنترل سیخی در آن فروکرده بود، آقای نراقی عصبانی شد و کمپوت را به دیوار پرت کرد. رئیس زندان بلافاصله حاضر شد و عباس گفت برای فلان قاچاقچی صندوق صندوق میوه می‌آید و نظارتی نیست، با یک کمپوت این‌گونه برخورد می‌شود. رئیس زندان از آن به بعد حریم ما را بیشتر رعایت کرد. این هم خاطره‌ای از اولین عید من در زندان. اول شهریور ۵۰ بعضی از سران و اعضای سازمان مجاهدین دستگیر شدند که من هم جزء آنها بودم. ابتدا به زندان قزل‌قلعه و سپس به اوین رفتم و دوباره به قزل‌قلعه برگشتم و پس از مدتی دومرتبه به اوین رفتم و مدتی در یک اتاق سه‌نفره محبوس بودم. چند روز پیش از عید ۵۱ من و سه نفر دیگر را به سلول انفرادی (چهارفرادی!) بردند.

روز ۲۹ اسفند برف زیادی می‌بارید. حسینی، جلاد اوین مرا به خانه‌ای در خیابان سلطنت‌آباد برد که در آنجا با مادر و عمویم ملاقات کنم. ساواکی‌ها می‌گفتند برای آزادشدنت باید نامه بنویسی. من دومرتبه به سلول برگشتم. آن روز مقداری خوراکی و کوزه‌ای گل برای ما آورده بودند. ما چهار نفر ترتیبی داده بودیم که این گلدان را به‌نوبت در معرض آفتابی که از پنجره می‌آمد، نگه داریم و روز عید را با این کوزه گل به سر بردیم و به سلول‌های مجاور با مورس تبریک می‌گفتیم. این هم از دومین عید در زندان. در خرداد ۵۱، پس از دادگاه نظامی و محکومیت به دو سال حبس به زندان شماره ۳ قصر آمدم. آبان همان سال نیز به زندان عادل‌آباد شیراز تبعید شدم. نوروز ۵۲ را در زندان عادل‌آباد برگزار کردیم. در آن بند سیاسی مجموعا ۱۵۰ نفر بودیم که برای نوروز برنامه‌های جالبی طراحی شده بود. سرودهای نوروزی به زبان کردی و گیلکی خوانده می‌شد. پیش از عید این بحث بود که ما شهدای زیاد داده‌ایم و نباید عید بگیریم، به‌ویژه که پیام عید را شاهنشاه می‌دهد و نوروز عید شاهنشاهان است. در مقابل منطق دیگری بود که اتفاقا نوروز جشن دهقانان است، ولی پادشاهان پیام آن را به انحصار خود درآورده‌اند. بالاخره نوروز با شکوه هرچه بیشتر برگزار شد. به‌ویژه که آن سال آقای طاهر احمدزاده، مهندس سحابی، افسران حزب توده و دوستان جزنی و اعضای مجاهدین و فداییان همه در آن مراسم شرکت داشتند. این هم از سومین عید من در زندان. نوروز ۵۴ را در سلول انفرادی اوین (۲۰۹ فعلی) به‌تنهایی گذراندم. آن روز مقامات زندان یک جعبه بیسکویت برای هر سلولی هدیه آوردند. من خودم را با شعر یوسف گمگشته حافظ مشغول کردم «گر بهار عمر باشد باز بر طرف چمن/ چتر گل بر سرکشی مرغ خوش‌الحان غم مخور/ هان مشو نومید چون واقف نئی از سر غیب/ باشد اندر پرده بازی‌های پنهان غم مخور/ گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد ناپدید/ هیچ راهی نیست کان را نیست پایان غم مخور» البته گاهی شیطنت می‌کردیم و برخلاف قوانین زندان از طریق مورس تماس می‌گرفتیم. این هم از چهارمین عید من در زندان. ۱۶ ماه انفرادی تمام شد و به قرنطینه قصر و آن‌گاه به بندهای ۱ و ۷ و ۸ رفتم. نوروز ۵۵ را برگزار کردیم البته این بار هم بحث‌هایی بود که جشن عید را بگیریم یا نگیریم. اکثریت با برگزاری جشن موافقت کردند. سرودها و آوازهای محلی بخشی از این برنامه بود. یادم می‌آید یکی از بچه‌های مذهبی به نام مسعود مخالف با برگزاری عید بود. پس از پیروزی انقلاب در سال ۶۱ و ۶۲ که به مدت ۹ ماه در زندان انفرادی رجایی‌شهر و اوین بودم، آقا مسعود را که حالا بازجو شده بود، دیدم. به من به‌طعنه می‌گفت آقا لطفی یادت می‌آید در جشن نوروز شرکت کردی؟ منطق ما زندانی‌ها این بود که در جای خود هم مبارزه کنیم و هزینه بدهیم و هم شاد باشیم و مبارزه کنیم. این هم پنجمین عید من در زندان. ششمین عید یعنی نوروز ۵۶ را در بندهای ۶، ۵، ۴ زندان قصر برگزار کردیم. بندهای ۵ و ۶ چند اتاق بزرگ داشت و بند ۴ سلول‌های زیادی داشت. مقامات زندان اجازه دادند که بند ششی‌ها هم بتوانند به داخل بندهای ۴ و ۵ بیایند. معمولا غذای ویژه‌ای برای نوروز تهیه می‌شد و ملاقاتی هم زیاد بود، ولی ملاقات‌ها حضوری نبود. تقریبا تمام افراد زندان با هم دست می‌دادند و روبوسی می‌کردند و باعث می‌شد کمی از اختلافات بر سر دیدگاه‌ها و سلایق کاسته شود. هفتمین عید نوروز در زندان سال ۵۷ اعتصاب غذا بود. به یاد دارم ۲۹ روز اعتصاب غذا داشتیم که من ۹ روز آن را وارد اعتصاب غذای خشک شده و به بهداری زندان منتقل شدم. بیست‌ونهمین روز اعتصاب غذا به بندهای ۴ و ۵ و ۶ برگشتیم و ازآنجایی‌که به بخشی از مطالباتمان دست یافته بودیم درواقع نوروزی پیروز بود. با وجود تحمل روزهای سخت، شادی زیادی در سطح زندان‌ها برقرار شد. توضیح این اعتصاب غذا را آقای سیدمهدی غنی داده‌اند.

دغدغه‌های یک آموزگار

دیوار کوتاه کتاب‌های درسی!

محمدرضا نیک‌نژاد

خبر حذف برخی گزاره‌های تاریخی درباره حمله روسیه به ایران از کتاب فارسی ۲ پایه یازدهم، با واکنش‌هایی روبه‌رو شد. گسترش خبر آن‌چنان بود که در مصاحبه رئیس سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی وزارت آموزش و پرورش، نیز مطرح شد. در متن خبر برخی جمله‌های درس مورد نظر در کتاب‌های سال‌های ۹۶ و ۹۷ با هم مقایسه و جمله‌های حذف یا تغییریافته در کنار جایگزین‌هایشان آورده شده است. «در چاپ ۹۶: «تبریز، این شهر کهن، مرکز فرماندهی خطّ مقدّمِ دفاع در برابر دست‌درازی‌های همسایهٔ شمالی ایران، یعنی روسیه بود» در چاپ سال ۹۷ این جمله کامل حذف شده است. در چاپ سال ۹۶: «روسیه چشم طمع بر آذربایجان دوخته‌بود.» که در چاپ ۹۷: این جمله نیز حذف شده است! در چاپ سال ۹۶: «روس‌ها» مثل مور و ملخ در شهر پراکنده شدند، چاپ ۹۷: «سپاه روس» مثل مور و ملخ ... چاپ ۹۶: دیری نگذشت که پرچم روس‌ها در خاک آغشته به خون بی‌گناهان به اهتزاز درآمد، چاپ سال ۹۷: دیری نگذشت که این منطقه به تصرف سپاه روس در آمد. پاسخ رئیس سازمان پژوهش هم در نوع خود جالب است! حجت‌الاسلام ذوعلم می‌گوید: «نگاه مبنایی ما نسبت به آنچه در تاریخ اتفاق افتاده، این است که جنایات روسیه تزاری قابل حذف نیست یا در دوره شوروی سابق، نوع تعامل سلطه‌گرانه بلوک شرق را انکار نمی‌کنیم و هرگز حذف نخواهیم کرد. اگر اکنون دولت روسیه با ما همکاری و تعامل دارد، به معنی صرف‌نظرکردن مردم از بخشی از تاریخ نیست و موضع اصولی ما این است. دست‌کاری در تاریخ را قبول نداریم و چنین بنایی هم نداریم». با همه این حرف‌ها، هیچ سخنی از بررسی دوباره یا بازگرداندن جمله‌های حذف‌شده یا ریشه و عامل این حذف‌ها یا ... در میان نیست! هدف از حذف این جمله‌ها چندان روشن نیست! اما جمع گسترده‌ای از کاربران شبکه‌های اجتماعی چنین عملی را ایجاد نگاه مثبت‌تر در نوآموزان امروز و شهروندان فردا نسبت به روسیه می‌دانند! اگر این دیدگاه را درست بدانیم، اشاره به چند نکته ضروری است.

۱- خوشبختانه یا بدبختانه! کتاب‌های درسی در ایران چه در زمینه علمی، اجتماعی، سیاسی، چه فرهنگی و... چندان مرجعیتی ندارند و خیل گسترده نوآموزان پس از ترک چرخه آموزش نه‌فقط کتاب‌ها، که همه آموزه‌های آنها را به کناری پرتاب کرده و آنچه از خانواده، جامعه، جمع دوستان و البته فضای مجازی آموخته یا می‌آموزند را به عنوان چراغ راه آینده خویش برمی‌گزینند.

۲- تجربه نشان می‌دهد پافشاری بر هر باوری، جدای از درستی و نادرستی‌اش و آن‌هم زمانی که رسمی، تحکمی و از بالا به پایین باشد، زمینه دلزدگی و روگردانی از آن باور را فراهم می‌کند؛ شاید دم‌دست‌ترین نمونه آن برخورد شماری از دانشجویان با پرچم برخی کشورها در ناآرامی‌های گذشته باشد. پرسش این است آیا پافشاری دست‌اندرکاران آموزشی و بیشتر سیاسی، بر دوستی کشوری مانند روسیه، با کارنامه تاریخی روشن و عملکرد معامله‌گرایانه چند سال گذشته‌اش، موجب دلزدگی، گریز و بی‌اعتمادی شهروندان را فراهم نمی‌کند؟ جدا از اینکه چنین نگاهی به کشوری مانند روسیه، هر چند کوتاه‌مدت و عمل‌گرایانه، می‌تواند پیامدهای سیاسی، امنیتی و حتی آموزشی خطرناکی داشته باشد.

۳- در همه ساختارهای حکومتی درون‌مایه‌های آموزشی بازتاب‌دهنده ایدئولوژی نظام سیاسی حاکم است. اما آنچه تفاوت کشورها در این زمینه را نشان می‌دهد، میزان و کیفیت آموزه‌های ایدئولوژیک در منابع آموزشی است. کشورهای حوزه اسکاندیناوی در کف و کشورهای کمونیستی مانند شوروی پیشین و کوبای کنونی و... بر سقف این طیف قرار دارند. برای داوری درباره پیامدهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی میزان به‌کارگیری آموزه‌های ایدئولوژیک در کشورهای گوناگون، کافی است به نوع حکومت‌داری، اقتصاد، سیاست، رفاه اجتماعی، حقوق بشر و... در این دو دسته کشور نگاهی بیندازیم.

رسانه

روزنامه‌نگار: نان شب و سقف بالا سر

پژمان موسوی

● به‌تازگی نتایج یک بررسی میدانی، واقعیتی تلخ را پیش چشم روزنامه‌نگاران و خبرنگاران ایرانی آورده است. این بررسی میدانی که نتایج آن قابل قبول و قابل تعمیم به قریب‌به‌اتفاق رسانه‌های ایران است، نشان می‌دهد متوسط درآمد ماهانه یک خبرنگار/روزنامه‌نگار در روزنامه‌های ایران، دو میلیون و ۶۹۰ هزار تومان است؛ چیزی حدود ۲۰۰ دلار در ماه از قرار دلار ۱۳هزارو ۵۰۰تومانی. این بررسی به‌روشنی نشان داده است با این متوسط درآمد، ۲۷ سال طول می‌کشد تا یک خبرنگار/روزنامه‌نگار ایرانی بتواند خانه‌ای ۷۰متری در تهران برای خود بخرد. مقایسه‌ای که پژوهشگران این مطالعه میدانی از این میزان زمان برای خرید یک خانه نه با کشورهای پیشرفته که با همین کشورهای همسایه ایران ترتیب داده‌اند، هم حاوی نتایجی تکان‌دهنده است؛ به این معنی که خبرنگاران/روزنامه‌نگاران کشورهایی مانند افغانستان و جمهوری آذربایجان هم وضعیتی بهتر از همکاران خود در ایران دارند و هم میانگین درآمدشان بالاتر و هم زمان خانه‌دارشدنشان کوتاه‌تر و سریع‌تر است.

اما این آمار چه چیزی را به ما نشان می‌دهد و چگونه باید آن را تحلیل و ارزیابی کرد؟ نتایج تکان‌دهنده این پژوهش میدانی و زمان خانه‌دارشدن یک خبرنگار/روزنامه‌نگار ایرانی، بیشتر به گردن نظام رسانه‌ای ایران و مشکلات آن است یا افزایش سرسام‌آور قیمت خانه در تهران؟ مهم‌تر از این، آیا اساسا با این درآمد می‌توان در شهری همچون تهران زندگی کرد و خبرنگاران/روزنامه‌نگاران ما برای جبران این کمبود باید به چه اقداماتی دست بزنند؟ آیا این درآمد کم توجیه‌کننده برخی اقدامات اساسا غیرحرفه‌ای روزنامه‌نگاران مانند مشاور این و آن شدن و فعالیت‌هایشان در قالب روابط‌عمومی ارگان‌ها و سازمان‌ها و فیلم‌ها و نمایش‌ها و... می‌تواند باشد؟

البته پاسخ به همه این پرسش‌ها بحثی جدی را می‌طلبد، اما به نظر می‌رسد این را با قاطعیت می‌توان گفت دستمزد خبرنگار/روزنامه‌نگار ایرانی بسیار بسیار پایین است و با این اوضاع نمی‌توان از آنها انتظار داشت مثل روزنامه‌نگاران سایر کشورهای جهان با استانداردهای جدی‌ای که در آن کشورها وجود دارد، رفتار کنند. البته بیشتر روزنامه‌نگاران ایرانی آن‌قدر شرافت دارند که در همه حال «حرفه‌ای» باشند و «حرفه‌ای» عمل کنند اما سخن از قاعده‌ای کلی است: این قاعده کلی هم این است اگر خبرنگار/روزنامه‌نگار، یکی از مؤلفه‌های امنیت ملی است و در عصری که عصر ارتباطات نام گرفته است، عملکردش تأثیر زیادی روی افکار عمومی از یک‌سو و حیات سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی کشورها از سوی دیگر دارد، خود او هم باید از یک استاندارد قابل قبول برخوردار باشد: هم در حرفه‌اش، هم در زندگی‌اش. نمی‌توان انتظار داشت خبرنگار/روزنامه‌نگار ایرانی از یک‌سو از امنیت شغلی رنج ببرد و هر روز نگران ازدست‌رفتن شغل خود باشد و از سوی دیگر، درآمد ماهانه پایینی داشته و بعد از ۲۷ سال تازه بتواند خانه‌ای ۷۰متری در شهر خود بخرد و از دیگر سو، یک حرفه‌ای تمام‌عیار به معنای استاندارد آن در کشورهای پیشرفته جهان باشد. نمی‌شود، جور در نمی‌آید.

حداقل انتظار یک خبرنگار/روزنامه‌نگار ایرانی به عنوان کسی که خود و زندگی‌اش را وقف کاری کرده که امنیت کشور و نظام گردش اطلاعات آزاد آن به عملکرد درست او و رسانه‌اش وابسته است، این است که از حداقل‌های یک زندگی استاندارد و چیزی که از آن به عنوان «رفاه نسبی» یاد می‌شود، برخوردار باشد. در بیشتر کشورهای دنیا و در همین ایران خودمان در مقاطعی از تاریخ، سندیکاهای روزنامه‌نگاری با کمک و یاری دولت امکانی را برای ساخت مجتمع‌های مسکونی ویژه خبرنگاران و روزنامه‌نگاران فراهم می‌کنند تا این قشر مهم و تأثیرگذار حداقل خیالش از سقف بالای سر راحت باشد و بتواند با فراغ بال و تمرکزی بیشتر فعالیت‌های حرفه‌ای خود را پیش ببرد. نمی‌شود روزنامه‌نگاری رکن چهارم دموکراسی باشد و روزنامه‌نگاران هر روز در تب‌وتاب نان شب و سقف بالای سر باشند. به‌جرئت می‌توان گفت بسیاری از «باج‌نیوز»هایی که این روزها در سپهر رسانه‌ای ایران فعال شده‌اند، زاییده همین نبود امنیت شغلی و درآمد پایین خبرنگار/روزنامه‌نگاران هستند. اگر می‌بینیم بخش زیادی از روزنامه‌نگاران عملکردی مانند روابط‌عمومی‌ها در توجیه برخی سیاست‌ها و راهبردها دارند، ریشه‌اش همین است. فکر می‌کنید روزنامه‌نگاران دوست دارند روابط‌عمومی این و آن شوند؟ یا توجیه‌گر سیاست‌ها و اقدامات فلان نهاد و بهمان سازمان باشند؟ اصلا این‌گونه نیست. روزنامه‌نگار در همه حال روزنامه‌نگار است و باید منتقد وضع موجود باشد، اگر بعضا در این عملکرد اختلالی وجود دارد، ریشه‌اش را باید در همین نابرابری‌ها و نبود امنیت شغلی جست نه چیز دیگر. بگذریم از اینکه برخی خبرنگار/روزنامه‌نگاران اساسا توجیه‌کننده وضع موجودند و بیشتر به روابط‌عمومی می‌مانند تا روزنامه‌نگار اما سخن ما درباره یک کُل است نه بخشی از بدنه روزنامه‌نگاری. اگر روزنامه‌نگاری حرفه‌ای می‌خواهیم، باید شرایط «حرفه‌ای‌بودن» و «حرفه‌ای‌ماندن» را هم برای روزنامه‌نگاران و خبرنگاران ایرانی فراهم کنیم: این بدون آن نمی‌شود و آن بدون این، تردید نداشته باشیم... .